دوفصلنامهٔ علمی تخصصی
جستارهای ادب عربی
سال دوم، شماره چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۹۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۰۷
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۰۱

تأثیر جریان شعوبیه و معتزله بر محتوا و ساختار شعر عباسی

عبدالباسط عرب یوسف‌آبادی[۱]
رضا اصغری[۲]

چکیده

دورهٔ عباسی یکی از پربارترین و باشکوه‌ترین دوره‌ها در ادبیات عربی است. این دوره، شاهد حضور جریان‌های مختلفی بوده که بعضی تازه، پا به عرصه گذاشته و بعضی، از دورهٔ اموی وجود داشته است. هریک از این جریان‌ها به‌طور گسترده به فعالیت‌های خود می‌پرداختند و همان گونه که علمای این جریان‌ها با یکدیگر در ستیز فرهنگی بودند، شاعران هر جریان نیز نقش برجسته‌ای در مجادلهٔ ادبی میان همدیگر داشتند. از جملهٔ این جریان‌ها، شعوبیه و معتزله بودند که بدون شک وجود این جریان‌ها تأثیراتی بر ادبیات این دوره داشته است؛ ازاین‌رو پژوهش حاضر بر آن است تا با روش توصیفی‌تحلیلی، مؤلفه‌های ادبی دو جریان شعوبیه و معتزله را بررسی کرده و به بیان تأثیرات آن بر محتوا و ساختار ادبیات دورهٔ عباسی بپردازد و در نهایت چنین نتیجه می‌گیرد که جریان شعوبیه توانسته به‌لحاظ محتوایی مواردی چون «غزل مذکر» و «مجون» و به‌لحاظ ساختار، الفاظ و ترکیبات بیگانه و خروج از چارچوب قصیده عربی را وارد ادبیات این دوره کند و معتزله نیز از حیث محتوا مواردی چون تعبیر معانی علمی و فلسفی با اسلوب ادبی و «تهکم» و «سخریه» و گسترش استدلال و از حیث ساختار مواردی چون به‌کارگیری الفاظ فلسفی در شعر و گسترش اسلوب جدل را در شعر عربی برجای نهاده است.

کلیدواژه‌ها: شعر عباسی، ساختار، محتوا، معتزله، شعوبیه.

۱. استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه زابل. (نویسندهٔ مسئول) arabighalam@uoz.ac.ir
۲. کارشناس‌ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه زابل. rezaasghari71@gmail.com

مقدمه

- بیان مسئله

محیط اجتماعی دورهٔ عباسی به‌دلیل ورود عناصر گوناگون ایرانی، ترک، سریانی، رومی و بربر در دولت، چندان شکل عربی نداشت؛ زیرا هریک از این عناصر، اخلاق و عادات و اعتقادات مختلفی داشت. (ضیف، ۱۹۹۱: ۸۹/۳) نتیجه این امر، پیدایش تفاوت فرهنگی بود؛ بنابراین فرهنگ‌های مختلفی چون ایرانی، یونانی، هندی و عربی در این محیط بروز یافت. در پی این تغییرات، ادبیاتی که در صدر این دولت به وجود آمد با نام‌های مختلفی شهرت یافت: ادبیات عباسی که منسوب به حکومت آن عصر بود؛ ادبیات مولد که نشئت‌گرفته از ادبایی بود که پدر و مادرشان غیرعرب بودند؛ ادبیات محدث که به‌دلیل تأخیر ادبای این دوره از ادبای دورهٔ جاهلی و اموی، نام‌گذاری شد. (فروخ، ۱۹۹۷: ۳۹/۲)

در این دوره جریان‌های مختلفی وجود داشت که بعضی تازه پا به عرصه گذاشته و بعضی، از دورهٔ اموی وجود داشت و از فعالیت چندانی برخوردار نبود؛ زیرا دولت اموی کوچک‌ترین فعالیت آن‌ها را سرکوب می‌کرد. از جمله این جریان‌ها «شعوبیه»، «معتزله»، «شیعه»، «خوارج» و... بود. با روی‌کارآمدن دولت جدید، فضا برای تمامی جریان‌ها و گروه‌ها فراهم شد تا اظهار وجود کنند. این آمیزش دینی، آثاری در پی داشت که مهم‌ترین آن ظهور و فعالیت فرقهٔ معتزله، از مهم‌ترین گروه‌هایی بود که از دین اسلام دفاع می‌کرد. از دیگر مسائل مهم این عصر، پدیدهٔ «شعوبی‌گری» است که از نظر سیاسی و ادبی اهمیت دارد؛ زیرا شعوبی‌گری اوج مخالفت‌های «موالی» با عرب‌ها بود که عرب‌ها به آن‌ها با چشم حقارت نگاه می‌کردند. با این وضع، موالی تصمیم گرفتند این حقارت را از میان بردارند؛ بنابراین قیام موالی نخست به‌شکل نهضت ادبی ظاهر شد و این سرآغاز جریان شعوبی‌گری بود که غیرعرب را بر عرب برتری داده یا هر دو را برابر می‌دانست. (اسماعیل، ۲۰۰۹: ۱۰۸) ازاین‌رو هریک از این جریان‌ها ادبیاتی داشت که از اصول و عقاید آن دفاع می‌کرد و آثار ادبی آن ویژگی‌های خاص خود را داشت.

در پژوهش حاضر تلاش می‌شود با تکیه بر روش توصیفی‌تحلیلی، مؤلفه‌های ادبی جریان شعوبیه و معتزله بررسی شده و تأثیرات این دو جریان بر شعر دوره عباسی تحلیل شود. لازم

به یادآوری است که در این پژوهش، غالباً شعر شعرای برجستهٔ نوآور دورهٔ عباسی همچون ابونواس، ابوتمام، بحتری، بشار و... بررسی می‌شود تا بتوان نمونه‌های بررسی‌شده از شعر ایشان را به‌عنوان الگویی به کلیت شعر عباسی نیز تعمیم داد. برای رسیدن به این هدف تلاش می‌شود به پرسش‌های زیر پاسخ داده شود:

الف. برجسته‌ترین محتوای شعر دورهٔ عباسی که تحت‌تأثیر جریان شعوبیه و معتزله قرار گرفت، کدام است؟

ب. جریان شعوبیه و معتزله چه تأثیری بر ساختار شعر دورهٔ عباسی گذاشت؟

- پیشینهٔ تحقیق

در زمینهٔ جریان‌های دورهٔ عباسی به‌خصوص شعوبیه و معتزله پژوهش‌هایی تاکنون به رشتهٔ تحریر درآمده است که در ادامه به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود:

بلبع (۱۹۵۹) در کتاب أدب المعتزلة إلی نهایة القرن الرابع الهجری، پیدایش معتزله و ادبیات آن اعم از نثر و شعر را در دو باب مورد بررسی قرار داده که از برترین نمونه‌های نقدی دربارهٔ معتزله است. مختاری (۱۳۸۲) در مقالهٔ «احزاب و فرقه‌های عصر عباسی و شاعران آن‌ها و جدال ادبی میان این شاعران»، جریان‌های موجود در این دوره را بررسی کرده، نقش شاعران هر گروه را در مجادلهٔ ادبی این دوره بیان کرده و به این نتیجه رسیده که از میان این گروه‌ها، شیعه بیشترین سرایندگان را به خود اختصاص داده است و گروه مرجئه از ثروت شعری کمتری نسبت به دیگر مذاهب بهره برده است. بهرامی احمدی (۱۳۸۲) در مقالهٔ «شعوبیه و تأثیرات آن در سیاست و ادب ایران و جهان اسلام» به زمینه‌های مختلف شکل‌گیری شعوبیه اشاره کرده، تأثیرات حاصل از پیدایش این نهضت را در عرصهٔ ادبیات مورد بررسی قرار داده و در پایان این‌گونه نتیجه گرفته که شعوبیه، جنبشی فکری‌اجتماعی است که در واکنش به عملکرد ناعادلانهٔ برخی از عرب‌ها و در حمایت از اصول و مبانی اصیل اسلامی شکل گرفته است.

اسماعیل (۲۰۰۹) در کتاب فی الأدب العباسی، ادبیات دورهٔ عباسی از آغاز پیدایش خلافت آن‌ها را با درنظرگرفتن اوضاع سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و دینی بررسی کرده است. وی در فصلی به معتزله و ادبیات آنان پرداخته و مهم‌ترین ویژگی‌های ادبی این گروه را مورد پژوهش

قرار داده که این پژوهش نمونه خوبی در زمینهٔ ادبیات معتزله است. زارعی (۱۳۸۹) در مقالهٔ «چگونگی پیدایش نهضت شعوبیه و تأثیرات فرهنگی و ادبی آن در تمدن اسلامی در عصر عباسیان» با بررسی نقش شعوبیه در اعتلای تمدن اسلامی به این نتیجه رسیده که نشر عقاید، افکار، اشعار و تألیفات شعوبیه باعث انقلاب عجیبی در میان مسلمانان شد. از نتایج این نهضت این بود که مسلمانان را به وارسی در تاریخ و آداب‌ورسوم ملل دنیا واداشت و فن تاریخ، انساب، ادبیات، فقه، حدیث و تفسیر را تحت تأثیر قرار داد.

با توجه به پیشینهٔ یادشده، تاکنون هیچ پژوهشی به‌صورت مستقل به بررسی تأثیر شعوبیه و معتزله بر محتوا و ساختار شعر عباسی نپرداخته است؛ بنابراین نویسندگان این مقاله می‌توانند به‌درستی ادعا کنند که این نخستین پژوهشی است که به این موضوع می‌پردازد.

۱- پیدایش شعوبیه و معتزله

با فتوحات عرب‌ها در صدر اسلام، افراد غیرعرب بسیاری به‌عنوان اسیر یا تازه‌مسلمان وارد جامعهٔ اسلامی شدند. عدّه‌ای نیز با اینکه اسلام نداشتند در ازای پرداخت جزیه در کنار مسلمانان، در سرزمین‌های فتح‌شده زندگی می‌کردند. برخی دیگر از این افراد در زمان فتح سرزمینشان بدون هیچ مقاومتی تسلیم شدند؛ بنابراین دارای امتیاز بودند و در میان مسلمانان راحت‌تر مورد قبول واقع می‌شدند که چنین افرادی مشهور به «موالی» بودند.

> «در عصر اموی، موالی مورد شکنجه و اذیت و آزار قرار گرفتند و از حقوق اجتماعی یکسانی با اعراب برخوردار نبودند؛ ازاین‌رو کینهٔ عرب‌ها را به دل داشتند و در قیام‌هایی علیه امویان نیز شرکت می‌کردند؛ اما توسط امویان سرکوب می‌شدند تا اینکه با روی‌کارآمدن عباسیان شرایط برای آن‌ها مساعد گردید و توانستند تبلیغات خود را علنی کرده و گسترش دهند و به‌طور کل، شعوبیه یک گرایش مردم‌سالاری بود که با اشراف‌سالاری عرب سر جنگ داشت.» (اسماعیل، ۲۰۰۹: ۱۰۷)

شعوبیه دارای دو گرایش بود: گروه اول اهل مساوات بودند که تفاوتی بین عرب و غیرعرب

قائل نبودند؛ بلکه معتقد بودند هیچ امتی برتر از دیگری نیست. این گروه به میانه‌رویان شهرت یافتند. گروه دوم افرادی بودند که در ابتدا، ادعای عرب بر برتری‌شان را نقض کرده، سپس خود را برتر از عرب‌ها معرفی کرده و به تحقیر آنان پرداختند. (اسماعیل، ۲۰۰۹: ۱۱۰) در مقابل این دو گروه، گروهی افراطی‌تر از عرب‌ها وجود داشت و عقیده داشتند که عرب‌ها برترین ملت‌ها هستند و برای این ادعای خویش دلایل سیاسی، اجتماعی، مذهبی و فرهنگی بیان می‌کردند. (اسماعیل، ۲۰۰۹: ۱۱۰)

در خصوص پیدایش معتزله نیز دو دیدگاه وجود دارد: ۱. پیدایش و وجه‌تسمیه معتزله، قدیمی است و در صدر اسلام در نتیجهٔ اختلاف میان جریان‌ها به وجود آمده است؛ ۲. اختلافی که میان حسن بصری و شاگردش واصل بن عطا روی داد، آغاز پیدایش معتزله بوده است. بغدادی معتقد است که آغاز پیدایش آنان به فتنهٔ ازارقه بازمی‌گردد. وی می‌گوید: «هنگامی که فتنهٔ ازارقه در بصره و اهواز رخ داد و مردم دربارهٔ گناهکاران، اختلاف‌نظر پیدا کردند، واصل بن عطا سخن تمامی فرقه‌های پیشین را رد کرد و معتقد بود که فاسق این امت، نه مؤمن است و نه کافر؛ وی فسق را بین کفر و ایمان می‌دانست.» (بغدادی، ۱۹۷۳: ۹۸) معتزله معتقد است که کلام خداوند «محدث» است و مخلوق. این فرقه برخلاف بعضی گروه‌های دیگر، معتقد است خداوند را نمی‌توان در روز رستاخیز دید و معتقدند، انسان قادر به انجام نیک و بد است و خداوند خیر و نیکی را به انجام نمی‌رساند.

مذهب معتزله بر پایهٔ پنج اصل استوار است که هرکس به آن‌ها اعتقاد داشته باشد معتزلی خوانده می‌شود: ۱. المنزله بین المنزلتین؛ ۲. توحید؛ ۳. عدل؛ ۴. وعد و وعید؛ ۵. امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر. (امین، ۱۹۶۴: ۷۰۴) معتزله در عصر اموی مورد شکنجه و آزار فراوان بود؛ زیرا امویان پیرو مذهب مرجئه بودند و از این جریان جانب‌داری می‌کردند. «معتزله در عصر عباسی، مخصوصاً در دوره مأمون، به‌طور چشمگیری گسترش یافت، ولی در دوران متوکل مورد شکنجه و آزار قرار گرفتند. متوکل، بسیاری از آنان را زندانی نمود و وی به‌جای معتزله، اشاعره را که از ابوالحسن اشعری پیروی می‌نمودند، تقویت نمود.» (مختاری، ۱۳۸۲: ۱۹۳)

۲- تأثیر شعوبیه و معتزله بر شعر عباسی

آرای مختلف فکری و سیاسی میان جریان‌های مختلف در دورهٔ عباسی، در سطحی وسیع‌تر در میان شاعران این دوره نیز بررسی‌شدنی است. هرکدام از اقشار شاعران و ادبای هم‌فکر و مبلّغ، بینش سیاسی خود را داشتند که بخشی از مضامین شعری خود را در خدمت منشور و اعتقادات جریان خود قرار می‌دادند. اگرچه تضارب فکری و اعتقادی موجود در عصر عباسی اشاره‌ای به ازهم‌گسیختگی و پراکندگی اقوام این عصر است، ولی در نگاهی ژرف‌بینانه، نمودی از آزاداندیشی‌های فکری و دینی این عصر است که در نهایت، در کنار عوامل دیگر، منجر به تحول و پیشرفت ادبیات عربی شد. در ادامه به مهم‌ترین تأثیراتی که دو جریان شعوبیه و معتزله بر محتوا و ساختار شعر دورهٔ عباسی گذاشتند، اشاره می‌شود.

۲-۱- تأثیر شعوبیه و معتزله بر محتوای شعر عباسی

۲-۱-۱- تأثیر شعوبیه بر محتوای شعر عباسی: یکی از شکل‌های مبارزه بین عرب و موالی، مبارزه ادبی بود که در دورهٔ اموی مشهور شد و آن این‌گونه بود که به‌وسیلهٔ شعر به اصل و نسب خود افتخار می‌ورزیدند. (اسماعیل، ۲۰۰۹: ۱۱۳) این پدیده در دورهٔ عباسی به‌شکل «تغزل» و «تغنی» به شعوبیه استمرار یافت. یکی از شاعرانی که بر شعوبیه تغنی کرده، بشار بن برد است. وی در ابیات زیر به برتری موالی بر عرب می‌بالد:

أَصبَحتَ مَولی ذی الجَلالِ وَبَعضُهُم — مَولی العُرَیبِ فَجُد بِفَضلِک وَافخَرِ
مَـولاک أَکـرَمُ مِـن تَمیـمٍ کلِّهـا — أَهـلِ الفَعـالِ وَمِـن قُرَیشِ المَعشَـرِ
فَارجَـع إِلـی مَـولاک غَیـرَ مُدافَـعٍ — سُـبحانَ مَـولاک الأَجَـلِّ الأَکبَـرِ

(ابن‌برد، ۱۹۹۳: ۶۲)

(به یکی از موالی بلندمرتبه تبدیل شدی در حالی که برخی از این موالی، عربی هستند؛ پس به برتری‌ات افتخار کن. مولای تو از قبیلهٔ تمیم که تمامی‌شان نیکوکار هستند و از قبیلهٔ قریش که افرادی بااحساس هستند برتر است؛ پس بدون اینکه از چیزی دفاع کنی به‌سوی مولایت برگرد؛ چراکه او پاک و منزه و بلندمرتبه و بزرگوار است.)

بشار بن برد در این ابیات، ممدوح خود را که جزو موالی است برتر از عرب می‌داند؛ تا جایی

که حتی آن را برتر از قبیلهٔ قریش و تمیم می‌داند و حتی نسبت پاک و منزه بودن را به وی می‌دهد و شاعر بدین‌سان بدان تغنی می‌کند. وی در قصیده‌ای دیگر که به «بائیه» مشهور است به اجداد ایرانی و دایی‌های رومی خویش این‌چنین فخر می‌ورزد:

هـل مـن رسـولٍ مخبرٍ عنـی جمیـع العَـربِ
مـن کان حیـاً منهُـمُ ومَـن ثوی فـی التربِ
بأننـــی ذو حســـبٍ عالٍ علی ذی الحسبِ
جـدی الذی أسـمو به کسـری وساسـان أبی
وقیصـــر خالـــی إذا عـددت یومـاً نسـبی

(ابن‌برد، ۱۹۹۳: ۳۷۷/۱)

(آیا از آنان که به‌شکل قبیله‌ای و در خاک‌ها اقامت داشتند پیام‌آوری وجود دارد که تمام عرب‌ها را از من خبر دهد که من دارای اصل و نسبی بلندمرتبه و شریف هستم؟ جد من کسی است که کسرا نام دارد و پدرم ساسان است و قیصر دایی من است؛ اگر روزی خواستی اصل و نسب مرا جست‌وجو کنی.)

از آنجایی که بشار، شاعری شعوبی است در این ابیات، نسب خویش را برمی‌شمرد و به آنان افتخار می‌ورزد. وی در این میان به مقایسهٔ اصل و نسب خویش که ایرانیان باشند با عرب‌ها می‌پردازد و این مقایسه در زمینهٔ تمدن انسانی است؛ اینکه عرب‌ها در بادیه و به‌شکل قبیله‌ای و به‌دنبال شتر و اسب خود زندگی می‌کردند، اما ایرانیان ملتی متمدن بوده‌اند که در کاخ‌ها زندگی می‌کردند.

در عصر عباسی در زمینهٔ غزل پدیدهٔ جدیدی به وجود آمد که به «غزل مذکر» شهرت یافت. «ظهور این نوع غزل انعکاس مستقیم تغییراتی بود که در جامعهٔ این عصر رخ داده بود و آن به‌کارگیری غلامان زیبارو در کاخ‌ها و میکده‌ها و غیره بود؛ تا جایی که خلیفه به شاعرانی که وی را مدح می‌گفتند غلام می‌بخشید و این غلامان از ایرانیان و روم و دیگر ملت‌ها بودند که در جنگ اسیر شده بودند یا به‌عنوان جزیه به دربار حکومتی فرستاده می‌شدند.» (خلیف، ۱۹۸۱: ۳۰) یکی از شاعران عباسی که بیشتر اشعارش در زمینهٔ غزل مذکر سروده شده، ابونواس

است. وی می‌گوید:

یـا ماسـح القُبله مـن خَدّه　　من بعد ما قد کان أعطاها
خشیتَ أن یعرفَ إعجامها　　مولاک فی الخدّ فیقراها
ولـو علمنـا أنّـه هکـذا　　کُنّـا إذا بُسـنا مسـحناها

(ابونواس، ۱۴۱۷ق: ۵۳۳)

(ای کسی که بوسه را از گونه‌اش پاک می‌کنی بعد از آنکه آن را بخشیده بود، ترسیدی که مولای تو عجم‌بودنش را در گونه بشناسد و آن را بخواند و اگر ما بدانیم که او چنین است به‌آرامی آن را پاک می‌کنیم.)

این غزل نتیجهٔ تمدن جدید در دورهٔ عباسی است که در نتیجهٔ آن عناصر قومی مختلف به‌آسانی در کنار یکدیگر قرار گرفتند و ابونواس به تأثیر از این اوضاع به بیان آن در شعر خویش پرداخته و بی‌پرده از بوسیدن این غلامان سخن به میان می‌آورد و حال آنکه در جامعه‌ای اسلامی است. ابونواس از میل خود به غلامان این‌گونه دفاع می‌کند:

دعینـی، لا تلومینـی؛ فإنّـی　　علی ما تکرهین إلی المماتِ
بـذا أوصـی کتـاب اللـه فینا　　بتفضیـل البنین علـی البنات

(ابونواس، ۱۴۱۷ق: ۱۰۹)

(مرا رها کنید و سرزنشم نکنید؛ چراکه من کارهایی را انجام می‌دهم که شما با نگاه به مرگ از چنین کارهایی روی برمی‌گردانید. این کارها را به‌وسیلهٔ آنچه قرآن در میان ما بدان سفارش نموده، انجام می‌دهم و آن برتری پسران بر دختران است.)

شاعر در این ابیات با استناد به آیات قرآن، تلاش می‌کند جنس مرد را بر زن برتری دهد؛ بنابراین تأکید می‌کند که در آیات قرآن نیز در بعضی موارد، پسران بر دختران برتری داده شده‌اند. این احتمال وجود دارد که وی با این استناد به قرآن کریم، قصد دارد گرایش‌های ذاتی خود به پسربچه‌ها و نوجوانان تازه به بلوغ رسیده را توجیه نماید. اگر چنین احتمالی بر مبنای مستندات تاریخی نیز صحت پیدا کند، می‌تواند بر انحراف عقیدتی شاعر نیز دلالت داشته باشد؛ زیرا قرآن کریم و فرهنگ اسلامی به‌شدت با پدیدهٔ هم‌جنس‌گرایی و لواط مقابله کرده و آن را مذموم و

ناپسند برشمرده است.

از دیگر مضامین شعر دورهٔ عباسی که شاید بتوان آن را در راستای تأثیرات نهضت شعوبیه قرار داد، «مجون‌سرایی» است. مجون در لغت به‌معنای مسخرگی، بی‌شرمی و لودگی است و اشعار مجونی نوعی هتاکی و بی‌مبالاتی به ارزش‌های دینی و عرف اجتماعی به حساب می‌آید (محمود عقل، ۲۰۰۳: ۱۴۳) که در دورهٔ عباسی تحت تأثیر عوامل مختلف اجتماعی، گسترش چشمگیری پیدا کرده بود. «در این دوره، بزرگ‌ترین شاعران ماجن از موالی بودند که بر ضد عرب تعصب داشتند و حملهٔ شعوبیه را در جهت منهدم‌ساختن پایه‌های جامعهٔ اسلامی رهبری می‌کردند و این نوع غرض شعری تا آنجایی ادامه یافت که مورد پسند عامه مردم شد و مطلع قصاید مادحان ماجن را اشغال کرد.» (محمود عقل، ۲۰۰۳: ۱۴۵) از جمله شاعران عصر عباسی که چنین رویکردی در شعرش مشهود است، بشار بن برد است. وی بیشتر از آنکه «خمرسرایی» کند به وصف روابط احساسی بین زن و مرد می‌پردازد و آزادانه به لذت‌جویی و ارتکاب اعمال حرام می‌پردازد:

قالـوا: حـرام تلاقینـا فقلـت لهم　　مـا فـی التلاقی ولا قبلـه حرج
من راقب الناس لم یظفر بحاجته　　وفـاز بالطیبـات الفاتک اللهج

(ابن‌برد، ۱۹۹۳: ۲۳۶/۱)

(گفتند که دیدار ما حرام است، پس به آنان گفتم در دیدار و بوسیدن هیچ منعی نیست. آن کس که از مردم حفاظت کند هیچ‌گاه به آرزوهایش دست نمی‌یابد و تنها فرد جسور و بی‌باک به پاکیزه‌ها دست می‌یابد.)

شاعر در این ابیات بی‌پرده سخن از بوسیدن به میان می‌آورد و به این بسنده نمی‌کند تا جایی که با وجود زندگی در حکومتی اسلامی، آشکارا به توصیف زن می‌پردازد و بخش اعظم دیوان وی را غزل و وصف حسی معشوق در بر گرفته است:

عرضتُ إلی وجه الحبیب و راعنی　　غزالٌ علیه زعفرانٌ مُضرَّجُ

(ابن‌برد، ۱۹۹۳: ۶۲/۲)

(مشتاق صورت یار شدم و غزالی که بر او زعفران پاشیده شده بود مرا به هیجان آورد.)

شاعر در وصف سرخ‌فام‌بودن پوست بدن و اعضای حسی معشوق مثل گونه‌های وی سخن می‌گوید و بدون اینکه از چیزی باکی داشته باشد به‌طور حسی به وصف معشوق خویش می‌پردازد.

یکی از مهم‌ترین حوادث دورهٔ عباسی، به‌وجودآمدن نهضت ترجمه است که از نتایج آن، ورود اعتقادات و شعائر ایرانی در شعر عربی بود. در این دوره اعتقادات قدیمی ایرانیان در نتیجهٔ ترجمهٔ کتاب‌های فارسی به عربی شایع شد. (اسماعیل، ۲۰۰۹: ۱۸۸) از آن جمله می‌توان به ابونواس اشاره کرد که در بعضی از ابیات خود توصیفاتی از آتش و قداست آن آورده که از آن جمله ابیات زیر:

آلـی زعیمهـم بالنّار قـد طُبخَت　　یریـدُ مدحتهـا بالشـین والعـار
فقلتُ مَن ذا الّذی بالنّار عذّبَها　　لا خفَّـف اللـه عنهُ کُربَـه النار

(ابونواس، ۱۴۱۷ق: ۲۱۲)

(پیشوایشان وارد آتش شد و این آتش به نهایت خود رسیده بود. این پیشوا خواست با عیب و نقصان آتش را بستاید. پس به او گفتم: چه کسی با آتش عذاب شده که خداوند سختی آتش را از او نکاسته است؟)

شاعر در این بیت روز قیامت و بهشت و جهنم را مورد انتقاد قرار می‌دهد و نگاهی تازه به این مسئله دارد. چنین نگاهی را می‌توان در متون زرتشتی نیز یافت؛ آنجا که زرتشتیان به وجود دو بهشت و یک دوزخ معتقدند. «یکی بهشت و دوزخی که بعد از مرگ، روان انسان‌ها وارد آن می‌شود و تا وقوع رستاخیز در آنجا پاداش و جزا می‌بیند و دیگری، بهشتی که پس از وقوع رستاخیز و معاد جسمانی انسان‌ها و محاسبهٔ اعمال و بعد از پاک‌شدن گناهان، همهٔ مردم را تا ابد در خود جای می‌دهد.» (سرگلزایی، ۱۳۷۹: ۲۰۳) نمونهٔ دیگر ورود افکار غیراسلامی در شعر عباسی بیت زیر از ابوتمام در وصف شراب است:

جَهْمِیةُ الأَوْصَافِ إلاّ أنّهُمْ　　قد لقّبوها جوهرَ الأشیاءِ

(ابوتمام، ۱۹۸۱: ۱۹)

ابوتمام در این بیت در وصف شراب بر اعتقادات مذهب و فرقه‌ای به‌نام «جهمیه» تکیه کرده

و آن فرقه‌ای اسلامی است که پیروان آن معتقد به جبر و نفی صفات از خالق هستند و ابوتمام در این بیت، مقداری از این اندیشه بهره برده است. (ابوالأنوار، ۱۹۸۷: ۹۶)

از دیگر مضامین نو در شعر عباسی که تحت‌تأثیر جریانات و رویکردهای حاکم بر جامعه شکل گرفت می‌توان به شعر «نخجیرگانی» اشاره نمود. این گونهٔ شعری از جمله سنت‌های ایرانی است و ابونواس آن را در شعر خود به کار می‌گیرد. «وی وقتی صحنه‌های شکار را ترسیم می‌کند، گویی شاهزادگان ساسانی‌اند که به شکار آمده‌اند. بی‌گمان آنچه در شکار می‌بیند و انجام می‌دهد همان آیین‌های باستانی است که پس از او نیز ادامه یافته است.» (آذرنوش، ۱۳۸۱: ۲۸) در دورهٔ عباسی آمیزش فرهنگی میان عرب‌ها و ایرانیان چنان اوج گرفت که عرب‌ها به تأثیر از ایرانیان عید نوروز را هم جشن می‌گرفتند. خالد برمکی یکی از شاعران عباسی است که در شعر خویش به جشن نوروز پرداخته و به‌واسطهٔ آن به هدایای بسیاری دست یافته است. وی می‌گوید:

لیت شعری أما لنا منک حَظُّ　　یا هدایا الأمیر فی النیروز
ما علی خالد بن برمک فی الجو　　د نوال ینیله بعزیز
لیت لی جام فضه من هدایا　　هُ سوی ما به الأمیر مجازی

(النویری، ۱۹۳۵: ۱۸۵/۱)

ایرانیان بر این اعتقادند که نوروز، روزی است که خداوند در آن نور را آفریده است. (النویری، ۱۹۳۵: ۱۸۵/۱) خیال گسترده‌ای که در شعر عباسی دیده می‌شود، بدون شک به‌تأثیر فرهنگ‌های غیرعربی، تصاویری دل‌نشین را به دنبال داشت؛ بنابراین بسیاری از شاعران غرق در خیالی بودند که آن را از ایرانیان موالی گرفته بودند. بشار، با تخیل ابتکاری خود منظرهٔ زیبایی از میدان نبرد را وصف می‌کند:

غدونا له والشّمس فی خدر أُمّها　　تطالعنا والظّل لم یجر ذائبُه
کأَنَّ مُثارَ النَقعِ فَوقَ رُؤُسِهِم　　وَأَسیافَنا لَیلٌ تَهاوی کواکبُه

(ابن‌برد، ۱۹۹۶: ۲۷۳/۱)

(در حالی که خورشید هنوز در دامان مادرش آرمیده بود و شبنم نیز [بر روی برگ‌ها] جاری

نشده بود، بر او بامدادان وارد شدیم. گویا گردوغبار برانگیختهٔ جنگ به‌همراه شمشیرهای‌مان بر روی سرشان چون شبی است که ستارگانش در حال فروافتادن است.)

فخر بر بلاها و سختی‌های جنگ در این قصیدهٔ مدحی بشار، جدید بوده و بیانگر مزاج فارسی بشار است که او را بر به‌کارگیری مبالغه وامی‌دارد که از وجه تمایزات سرشت عربی خالص است. همچنین بشار در این تصویر نوآوری کرده است.

۲-۱-۲- تأثیر معتزله بر محتوای شعر عباسی: معتزلیان گمان می‌کردند برتر از مردم طبقهٔ عادی هستند و این احساس باعث شد در بسیاری از اوقات مردم را به سخره بگیرند؛ ولی وقتی مورد تمسخر قرار می‌دادند مانند هجو از کینه‌های شخصی سخن نمی‌گفتند، بلکه از فلسفهٔ خاصی استفاده می‌کردند که مبتنی بر عطوفت نسبت به مردم و آگاه‌کردن مردم از عیوبشان بود تا بدین‌گونه عیوب خود را اصلاح کنند. «تهکم در نزد معتزله، نوع پیشرفته‌ای از فن هجو در ادبیات عربی بود و به‌جای اینکه نوعی از دشمنی‌های شخصی و وسیله‌ای برای انتقام باشد به این نام نامیده شد.» (بلبع، ۱۹۵۹: ۲۹۵) از این نمونه، سخنان ثمامه بن اشرس به مأمون است وقتی که می‌خواستند دربارهٔ عامهٔ مردم گفت‌وگو کنند:

«إن هم إلا کالأنعام بل هم أضل سبیلا، والله یا أمیر المؤمنین لقد مررت منذ أیام فی شارع، وأنا أرید الدار؛ فإذا إنسان قد بسط کساه وألقی علیه أدویه، وهو قائم ینادی: هذا دواء لبیاض العین و الغشاوه و الظلمه، وإن إحدی عینیه لمطموسه، والأخری موشوکه، والناس قد اجتمعوا؛ فدخلت فی غمار تلک العامه؛ ثم قلت: یا هذا إن عینیک أحوج من هذه الأعین إلی العلاج، وأنت تصف هذا الدواء و تخبر أنه شفاء لوجع العین، فلم لا تستعمله؟ فقال: أنا فی هذا الموضع منذ عشرین سنه، فما مرّ بی شیخ أجهل منک. قلت: وکیف ذلک؟ قال: یا جاهل أتدری أین اشتکت عینی؟ قلت: لا. فقال: اشتکت بمصر و کیف ینفعها دواء بغداد؟ قال: فأقبلت الجماعة و قالوا: صدق الرجل أنت جاهل. فقلت: لا والله ما علمت أن عینیه اشتکت بمصر، فما تخلصت منهم إلا بهذه الحجه.» (بلبع، ۱۹۵۹: ۲۹۶)

(به‌درستی که آن‌ها همچون گوسفندان هستند و در گمراه‌ترین راه‌ها به سر می‌برند. به خدا سوگند ای امیر مؤمنان، روزی از خیابانی به‌سوی خانه می‌گذشتم. در این هنگام فردی لباسش را پهن کرده بود و بر روی آن دواهایی گذاشته بود و فرامی‌خواند: این‌ها دوای کوری، گمراهی و تاریکی است؛ در حالی که یکی از چشمانش کور و دیگری در شرف کوری بود و مردم اطرافش جمع شده بودند، من هم وارد آن جمع شدم. سپس گفتم: به‌درستی که چشمانت بیشتر از این چشمان به درمان نیاز دارد و تو دربارهٔ این دواها می‌گویی که درمان کوری است، پس چرا خودت استفاده نمی‌کنی؟ پس گفت: بیست سال است که من در این مکان هستم و پیرمردی نادان‌تر از تو بر من نگذشته است. گفتم: چگونه؟ گفت: ای جاهل، می‌دانی کجا چشمم به این مرض مبتلا شد؟ گفتم: نه؛ پس گفت: در مصر این‌گونه شد و حال چگونه دوای مصر آن را سود می‌بخشد؟ گفت و مردم هم پذیرفتند و گفتند: مرد راست گفت، تو نادانی. گفتم: نه به خدا قسم نمی‌دانستم چشمانش در مصر این‌گونه شده است و با این دلیل خود را از آنان نجات دادم.)

بشر بن المعتمر نیز از دیگر شعرای عباسی است که با تأسی از اندیشهٔ معتزله گاهی گروه‌های مقابل خود را به سخره گرفته و آن‌ها را به نیش انتقاد می‌گیرد. وی با این وجود، نه از آنان دوری می‌ورزد و نه نسبت به آنان کینه می‌ورزد؛ بلکه خنده و عطوفتی که دارد، در این جملات احساس می‌شود. او دارای شخصیتی شوخ‌طبع است که به امور مردم می‌پردازد و به‌دنبال آشکارکردن سادگی مردم است:

الناس دأباً فی طِلاب الغنی　　وکلُّهم من شأنه الختر
تراهمُ فوضی وأیدی سبا　　کلٌّ له فی نفثهِ سحرُ

(الجاحظ، ۱۹۹۸: ۶/۲۸۴)

(مردم عادت دارند که به‌دنبال به‌دست‌آوردن ثروت باشند و همهٔ آنان از دستیابی به آن ناتوان‌اند. آنان همچون گرگانی ضعیفی هستند که گرگ‌هایی دیگر آنان را به دهان می‌گیرند

و حال آنکه خودشان بسیار زوزه می‌کشند و صدا دارند. آنان را می‌بینی که دچار هرج‌ومرج می‌شوند و چون قوم سبا پراکنده می‌گردند.)

ادبیات معتزله ارتباط شدیدی با دعوت و اندیشه‌های این جریان داشت که در آثاری که بر رد دیگر جریان‌های دینی و مخالفان خود نوشته‌اند، به‌وضوح دیده می‌شود. این ادبیات دربرگیرندهٔ خطبه‌های وعظی و مجادلاتی است که با پیروان دیگر جریان‌ها داشته‌اند. بعضی از اشعار معتزلیان دربارهٔ خودشان و فرقه‌شان بوده است (اینکه فرقه‌ای دارای فکر و اندیشه‌ای خاص هستند که رسالت و شیوهٔ خاص خود را دارند) یا به رد دشمنانشان پرداخته‌اند. صفوان انصاری می‌گوید:

تلقّب بالغزال واحد عصره — فمن للیتامی والقبیل المکاثر
ومن لحَرُوری وآخر رافضٍ — وآخر مُرجِی وآخر جائر
وأمرٍ بمعروف وإنکار مُنکَر — وتحصین دین الله من کل کافر
یصیبون فضل القول فی کل موطن — کما طبّقت فی العظم مُدیه جازر
تراهم کأن الطیر فوق رؤسهم — علی عِمه معروفه فی المعاشر

(اسماعیل، ۲۰۰۹: ۲۳۵)

(یکی از هم‌عصرانش خود را ملقب به آهو کرده است؛ پس چه کسی به فکر یتیمان است در حالی که قبیله ثروتمند است و چه کسی به فکر آزادگی است در حالی که یکی رهبرش را تنها می‌گذارد و دیگری امید [به پیروزی] دارد و یکی دیگر ظالم است و چه کسی به فکر امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر و حفاظت از دین الهی در برابر هر کافری است؟ اینان بهترین سخنان در هر جایگاهی بیان می‌کنند همان گونه که چاقوی برنده در استخوان فرو می‌رود. آنان را چون پرنده بالای سرشان می‌بینی در حالی که در مجالس عمامهٔ نیکو بر تن دارند.)

این ابیات صفوان ویژگی‌های معتزله را بیان می‌کند و آن را جریانی معرفی می‌کند که به فکر یتیمان است، به‌دنبال آزادگی است و با امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر از دین اسلام دفاع می‌کند. همچنین احساس برتری که این جریان نسبت به دیگر مردمان داشتند در این ابیات قابل‌مشاهده است.

معتزلیان تأثیرات فراوانی از یونانیان پذیرفته بودند. یکی از این تأثیرات به‌کارگیری درون‌مایه‌های

فلسفی در شعر بود که در موضوعات شعری‌شان به‌وضوح مشاهده می‌شود. (بلبع، ۱۹۵۹: ۳۳۷) یکی از موضوعات فلسفی، موضوع روح و جسم است که در ابیات زیر، النظام در شعر خود به کار می‌گیرد:

یـا تارکـی جسـداً بغیـر فـؤاد — أسـرفت فی الهجـران والإبعاد
إن کان یمنعـک الزیـارة أعیـن — فادخـل علـی بعلـة العـواد
کیمـا أراک و تلک أعظم نعمة — ملکت یداک بها منیع قیادی
إن العیون علی القلوب إذا جنت — کانـت بلیتهـا علـی الأجسـاد

(بلبع، ۱۹۵۹: ۳۳۷)

(ای کسی که مرا جسمی بدون قلب ترک کردی، [آگاه باش] که در هجران و دوری زیاده‌روی کرده‌ای. اگر چشمانی مانع این دیدار تو با من شدند، پس با علت مهربانی بر من وارد شو. کی می‌شود که تو را ببینم و دیدار تو بزرگ‌ترین نعمتی است که دستانت به‌وسیلهٔ آن مرا به بند کشیده است. چشمان آنگاه که بر قلب‌ها جنایت می‌کنند، مصیبت و بدبختی آن دامن‌گیر جسم‌هاست.)

در این ابیات به مسئلهٔ روح و جسم می‌پردازد و طبیعت ارتباط بین آن دو را بیان می‌کند و اینکه چگونه جسم قالبی برای روح است. شاعر کلمهٔ «فؤاد» به‌معنای قلب را در بیت اول به کار می‌گیرد و از آن قصد روح می‌کند و همین طور از کلمهٔ «قلوب» در بیت آخر، قصد ارواح می‌کند و به‌کارگیری کلمهٔ «جسد» به‌معنای جسم، در مقابل این دو کلمه، دال بر آن است. النظام این اندیشه خود دربارهٔ روح و جسم را با ماده‌ای جدید به‌نام محبوب به کار می‌گیرد؛ ازاین‌رو در بیت اول می‌گوید ای محبوب، مرا چون جسمی بدون روح رها کردی و پس از جدایی روح از جسم، جسم به قالبی مرده و نیازمند تبدیل می‌شود.

۲-۲- تأثیر شعوبیه و معتزله بر ساختار شعر عباسی

۲-۲-۱- تأثیر شعوبیه بر ساختار شعر عباسی: در این دوره واژگان و ترکیب‌های فراوانی از دیگر زبان‌ها وارد زبان عربی شد که به تأثیر از نهضت ترجمه و وجود عناصر گوناگون در جامعهٔ آن روزگار بود. بیشترین این واژگان و ترکیب‌ها، از دو زبان فارسی و یونانی بود. از قرن دوم تا

اویل قرن پنجم الفاظ بسیاری از فارسی در زبان عربی وارد شد. (ندا، ۱۴۱۲ق: ۶۲) از جمله این الفاظ نرجس (نرگس)، نسرین، مشک، عنبر، جوز، لوز، سندس، استبرق، کوز، مهرجان و... است.

بحتری در قصیدهٔ «هجو» ابوقماش می‌گوید:

وحدثوها بالدستبان وبالضنن　　فکادت تشفی علی التلف

(البحتری، ۲۰۰۵: ۲/۷۷۷)

(آن را با نگهبانان و افراد شجاع ساختند، پس نزدیک بود که بر نابودی مشرف گردد.)

در این بیت «الدستبان» کلمه‌ای فارسی است که از دو قسمت «دست» و «بان» تشکیل شده است. از معانی بان می‌توان به حافظ، صاحب و مترقب و از معانی دست به صحرا، وسادت، خانه و مجلس اشاره کرد.

علاوه بر الفاظ، بعضی ترکیبات بیگانه نیز در ادبیات عربی نفوذ پیدا کرد. از این جمله الف و نون، قبل از یای متکلم است؛ مانند: «نفسانی و روحانی» و این از خاصیت‌های زبان آریایی بود. بدون شک این الفاظ و ترکیب‌ها در شعر نیز نفوذ کرد. معتزله از فرهنگ‌های موجود در جامعه تأثیر پذیرفته و ازاین‌رو شاعران عربی، الفاظ فلسفی را در ادبیاتشان به کار گرفتند. (بلبع، ۱۹۵۹: ۳۳۷) از جمله این الفاظ، حرکت، سکون، روح، جسد، کل، بعض، جوهر، عرض، قلیل، اقل و... است که در ابیات زیر از خریمی مشاهده می‌شود:

إذا ما مات بعضک فابک بعضاً　　فإن البعض من بعضٍ قریب

یمنینی الطبیب شفاء عینی　　وهل غیر الإله لها طبیب

(الخریمی، ۱۹۷۱: ۶۵)

(آن زمان که چیزی را از دست می‌دهی پس بر برخی چیزها گریه می‌کنی؛ چراکه بعضی چیزها نسبت به بعضی دیگر نزدیک است. پزشک شفای چشمم را به من اطمینان داد و آیا بر این بیماری جز خداوند، طبیب دیگری هم هست؟)

ابونواس نیز ابیاتی دارد که به تأسی از فلسفهٔ روم است:

وذاتُ خدّ مورّد　　فضیه المتجرّد

تأمّــلُ العیــنِ منهــا　　محاســنًا لیــس تنفَــد
فبعضعــه قــد تناهــی　　وبعضـــــه یتولّـــــد
والحسـن فی کل شیء　　منهــا معــاد مــردّد

(ابونواس، ۱۴۱۷ق: ۲۴۱/۱)

در این بیت مقصود شاعر از آوردن لفظ «مبطرق البطریق»، پادشاه روم است و آن به تأثیر از حضور رومیان در جامعهٔ آن روزگار است تا آنجا که در نتیجهٔ این آمیزش قومی، شاعران لفظ بطریق را بدل از رئیس برای مدح و ذم به کار می‌گرفتند.

در دورهٔ عباسی شاعر برای بیان تجربیات خود به‌وسیلهٔ تقلید از گذشته که هیچ‌گونه هماهنگی با روح عصر عباسی نداشت روبه‌رو بود؛ ازاین‌رو گروهی از شاعران تقلید از گذشته را کنار گذاشتند و به انقلاب علیه تقلید پرداختند که نمونهٔ بارز آن در مقدمهٔ «طللی» اشعار دیده می‌شود. (محمود عقل، ۲۰۰۳: ۱۲۷) این از مبانی فکری تجدید در شعر شاعران تجدیدگرا است که عدول از ساختار میراث ادبی گذشته است و در نظر برخی از ناقدان عربی معاصر این تجدید در عین حال می‌تواند هجومی بر ضد میراث عربی قدیم باشد. از جمله این شاعران أبونواس است که بر میراث فنی شعر عربی هجوم می‌برد و آن را به سخره می‌گیرد و ترک «اطلال» در ابیات زیر آشکار است:

اعدل عن الطلل المحیل وعن هوی　　نعـت الدیـار ووصف قـدح الأزند
ودع العریـب و خلهـا مـع بؤسـها　　لمحــارف الــف الشــقاء مزنــد
وأقصـد الـی شـط الفـراة وعاطنـی　　قبـل الصبـاح وعـاص کل مفنـد

(ابونواس، ۱۴۱۷ق: ۲۷۱)

(از ویرانه‌های منزلگاه یار و عشق وصف دیار و توصیف جام لبریز، روی برگردان و عرب بادیه‌نشین را رها کن و او را با بدبختی‌اش بر محرومیتی تنها بگذار که هزار مرتبه از درخت خاردار است و قصد رود فرات کن و صبحگاهان مرا [شراب] ببخش و در برابر هر انسان کم‌عقلی عصیان بورز.)

شاعر در این ابیات دارای دو هدف است: یکی اینکه می‌خواهد سنت‌های قدیمی را کنار

بگذارد؛ ازاین‌رو از مخاطب می‌خواهد روی‌آوردن به طلل را کنار بگذارد و دیگری گرایش به نوآوری است و می‌خواهد به‌جای طلل که مخصوص دورهٔ جاهلی بوده، روزگار خود را وصف کند؛ ازاین‌رو می‌توان گفت که ابونواس در رأس شاعران شعوبی در دورهٔ عباسی قرار دارد که با شعر خویش بر عرب می‌تازد و آنان را به سخره می‌گیرد. وی در این زمینه می‌گوید:

عـاج الشـقی علـی دارٍ یسـائلها　　وعُجـت أسـأل عن خمـاره البلدِ
لایُرقئ الله عینی من بکی حجراً　　ولاشفی وَجدَ من یصبو إلی وتدِ
قالـوا ذکرتَ دیار الحی من أسـدٍ　　لادَرّ دَرّک قـل لـی من بنو أسـدِ

(ابونواس، ۱۴۱۷ق: ۱۷۷/۴)

(بدبخت بر خانه‌ای می‌گذرد که از آن می‌پرسد و من میل بر آن دارم که از میکدهٔ شهر بپرسم. خداوند چشم آن کس که بر سنگ گریه می‌کند سیراب نگرداند و شفا ندهد تمایل آن کس را که به بزرگان شهر عشق می‌ورزد. گفتند دیار قبیلهٔ اسد را به یاد آوردی، خداوند تو را سود ندهد، به من بگو بنی‌أسد چه کسانی هستند.)

این ابیات بیانگر شعوبی‌گری ابونواس است که تمسخری دردناک در خود دارد. وی عرب بادیه‌نشین را به سخره می‌گیرد که بر مکانی مجهول می‌گرید و خود شاعر که فردی متمدن است به‌دلیل اینکه به‌دنبال میکدهٔ شهر است فخر می‌ورزد. شاعر با این مقایسه تمسخر خود را ادامه می‌دهد و در بیت دوم به شیوه‌ای کنایه‌آمیز از گریهٔ عرب‌های جاهلی بر سنگ و از میل خود در دورهٔ عباسی به‌عنوان دوره‌ای متمدن در تاریخ عرب، به بزرگان شهر سخن به میان می‌آورد. وی همچنین در بیت سوم، افرادی که شاعران پیشین در شعر خود آورده را مورد سؤال قرار داده و به هویت آنان شک می‌کند. به این ترتیب ابونواس چارچوب پیشین شعر عرب را زیر سؤال می‌برد و خواهان آن است تا به موضوعات جدید پرداخته شود.

از جمله فرهنگ‌های رایج عصر عباسی که بر ادبیات آن روزگار تأثیر بسیاری گذاشت فرهنگ یونانی بود که از زمان فتح اسکندر به مشرق آمده و متشکل از فلسفه، طب و نجوم بود. تفکر یونانی به فلسفه، تعلیل و تحلیل مشتاق بود و بیش از آنکه به مادیات متمایل باشد به معنویات متمایل بود و نیز به اندیشه و علم هم گرایش داشت و این خود، یکی از عللی بود که

عرب را به تصنیف و اشتغال به علوم واداشت و پس از آن فلسفه و علوم یونان به عربی منتشر شد و علم کلام اسلامی تنظیم یافت و در اکثر علوم دینی و زبانی، فلسفه افزایش یافت. (ضیف، ۱۹۹۱: ۴۴/۳) یکی از ویژگی‌های فلسفهٔ یونانی، روش استدلال است که شاعران شعوبی آن را در شعر به کار گرفتند. برای نمونه ابونواس در «زهدیات» خود از مقایسه و تعلیل که برگرفته از فلسفهٔ یونان بود استفاده کرده است:

یا کبیر الذنب عفو الله من ذنبک أکبر　　أکبر الأشیاء من أصغر عفو الله أصغر

(ابونواس، ۱۴۱۷ق: ۱۹۶)

(ای کسی که گناهان تو بسیار است، [آگاه باش که] عفو و بخشش خداوند نسبت به گناه تو بیشتر است و بزرگ‌ترین چیزها در برابر کوچک‌ترین بخشش خداوند، خیلی کوچک است.)

در این بیت ابونواس خود را مورد خطاب قرار داده و گناهان بسیار خود را در برابر بخشش خداوند ناچیز می‌بیند و این‌گونه برای امید خود به بخشش خداوند، دلیل می‌آورد.

۲-۲-۲- تأثیر معتزله بر ساختار شعر عباسی: ادبیات معتزله به‌لحاظ ساختاری بیشتر در قالب‌های تقلیدی بوده و دارای نوآوری‌های چندانی نیست؛ اما به مهم‌ترین مؤلفه‌های ادبی این جریان در ادامه اشاره می‌شود. آنچه بر نقش معتزله در پیشرفت ادبیات عربی اهمیت داشت این بود که به ساختارهای جدیدی روی آوردند که پیش از آن بدان پرداخته نشده بود. آنان برای دفاع از عقاید خویش از استدلال استفاده می‌کردند. در اشعاری که شاعران این جریان، در رد مخالفان و دشمنانشان سروده‌اند، لزوماً ویژگی دلیل‌آوری دیده می‌شود که با این وجود در اکثر اوقات، همچنان ویژگی شعری خود را حفظ کرده و همهٔ این‌ها در شعر صفوان انصاری که از برجسته‌ترین شاعران معتزله است، دیده می‌شود. (اسماعیل، ۲۰۰۹: ۲۳۶)

مشهورترین «چکامهٔ» مذهبی صفوان انصاری، قصیده‌ای است که در آن اعتقادات و دیدگاه‌های معتزله را بیان می‌کند. وی این قصیده را در هجو بشار بن برد سروده است؛ زیرا بشار در آغاز از دوستان شیخ معتزله، واصل بن عطا بود ولی پس از مدتی از وی روی برگردانده و به هجو او می‌پردازد و در یکی از اشعارش آتش را بر خاک ترجیح می‌دهد. صفوان ابیات زیر را

خطاب به بشار بن برد سروده است:

زعمتَ بأنّ النار أکرَم عنصراً ... وفی الأرض تحیا بالحجاره والرّند
ویُخلق فی أرحامها وأرومها ... أعاجیب لا تُحصی بخطٍّ ولا عقد
وفی القعر من لُجّ البحار منافع ... من اللؤلؤ المکنون والعنبر الوَرد
کذلک سرّ الارض فی البحر کلّه ... وفی الغَیضَة الغنّاء والجبل الصَّلد
ولا بُدَّ من أرضٍ لکلّ مطیر ... وکلّ سبوحٍ فی الغمائر من جدِّ

(اسماعیل، ۲۰۰۹: ۲۲۸)

(گمان کردی که آتش برترین عنصر است و در زمین به‌وسیلهٔ سنگ و چوب افروخته می‌شود. در درون و آثارش شگفتی‌هایی خلق می‌شود که با خط شمرده نمی‌شود و در بند کشیده نمی‌شود. در عمق دریاها منفعت‌هایی از مرواریدهای دست‌نخورده و گل‌های خوشبو وجود دارد و همچنین تمامی راز زمین در دریا و همین طور جنگل‌های پرسروصدا و کوه‌های سخت و محکم است و هر پرنده و هر شناکننده‌ای در عمق دریا هرچه تلاش کنند هیچ چاره‌ای جز [بازگشت به] زمین ندارند.)

صفوان در این اشعار پس از به‌کارگیری دلایل و براهین علمی در فضل و برتری زمین، ذخایر زمین را برمی‌شمارد. او با به‌کارگیری درست و منطقی اسلوب‌های استدلالی، بر یکی از پایه‌های اعتقادی معتزله یعنی توحید تأکید می‌کند. وی در این اشعار با به‌کارگیری دلیل و برهان بیان می‌کند که آتشی که بشار به آن افتخار می‌کند و فواید آن را برمی‌شمارد، هیچ‌کس نمی‌تواند طبیعتش را بر آن سازگار نماید و این آتش فقط بر بستر زمین شعله‌ور می‌شود. صفوان در ادامه می‌گوید: «این زمین تنها به خشکی محدود نمی‌شود، بلکه تا ژرفای دریاها و اقیانوس‌ها جایی که در آن دُرّ نهان است، امتداد دارد. پرنده هر اندازه پرواز کند و شناگر هرچقدر شنا کند، در نهایت، رنج خستگی او را از پای در خواهد آورد و ناچار است برای استراحت به جایگاه آغازش یعنی زمین، بازگردد.

اسلوب ادبی، مناسب معانی وجدانی و عاطفی مربوط به ذات و احساس است و اسلوب علمی، مناسب اندیشهٔ علمی، چراکه در آن ابداع و هنرآمیزی نیست؛ بنابراین این‌ها دو چیز

متفاوت هستند، اما معتزله با تکیه بر دانش عقلی خود توانستند معانی فلسفی و علمی را در اسلوبی ادبی به کار گیرند. (بلبع، ۱۹۵۹: ۲۸۹)

اسلوب معتزلیان، اسلوب جدل بوده که منطق بر آن سیطره داشت و از اسلوب فلسفی در جدل‌های خود استفاده می‌کردند؛ بدین قرار که ابتدا مقدماتی را آورده و سپس از آن‌ها نتیجه‌گیری می‌کردند یا از شیوهٔ قیاس استفاده می‌کردند که این اسلوب در شعر دیگر شاعران نیز نفوذ کرد. (اسماعیل، ۲۰۰۹: ۲۳۴) ابونواس می‌گوید:

یـا ربّ إن عظمَـت ذنوبی کثیره — فلقـد علمت بـأن عفوک أعظمِ
إن کان لا یرجـوک إلا محسـنٌ — فبمـن یلـوذ ویسـتجیر المجـرم
أدعـوک ربِّ کما أمـرتَ تضرعاً — فإذا رددتَ یدی فمن ذا یرحم؟!
مـا لـی إلیـک وسـیلة إلا الرجـا — و جمیلُ عفوک، ثم إنِّی مسلم

(ابونواس، ۱۴۱۷ق: ۱۹۹)

(خدایا، اگرچه گناهانم در بی‌شماری بزرگ است، امّا بر این باورم که بخشش تو بزرگ‌تر است. اگر تنها انسان صالح و نیکوکار به [بخششت] امیدوار باشد پس انسان مجرم به چه کسی امیدوار باشد. پروردگارا تو را صدا می‌زنم همان گونه که فرموده‌ای با تضرع صدا زنند، اگر تو دست رد بر سینه‌ام بزنی پس چه کسی بر من رحم می‌کند. دست‌آویزی جز امید عفو نیکوی تو ندارم و علّت این اعتقادم هم این است که من مسلمانم.)

در این ابیات ابونواس مقدماتی را بیان کرده و نتیجه می‌گیرد: گناهان شاعر بسیار است؛ با این وجود بر این باور است که بخشش خداوند بزرگ‌تر از گناهان او است و اگر فقط نیکوکار به خداوند امیدوار باشد (در حالی که او به‌وسیلهٔ نیکی‌هایی که از قبل فرستاده نیازی به بخشش ندارد)، پس گناهکار به چه کسی امید دارد. او با تضرع خداوند را می‌خواند و تنها امید شاعر خداوند است. در عین حال مسلمان هم هست و شاعر از این مقدمات بخشش حتمی خود را نتیجه می‌گیرد.

نتیجه‌گیری

در پاسخ به پرسش نخست پژوهش باید گفت: یکی از شکل‌های مبارزه بین عرب و موالی، مبارزهٔ ادبی بوده که در دورهٔ اموی مشهور شده بود و آن این‌گونه بود که به‌وسیلهٔ شعر به اصل و نسب خود افتخار می‌ورزیدند. غزل مذکر و مجون‌سرایی نیز از دیگر تأثیرات این دو حزب بر محتوای شعر عباسی بود. یکی از مهم‌ترین حوادث دورهٔ عباسی، به‌وجودآمدن نهضت ترجمه است که از نتایج آن، ورود اعتقادات و شعایر ایرانی در شعر عربی بود. در این دوره اعتقادات قدیمی ایرانیان در نتیجهٔ ترجمهٔ کتاب‌های فارسی به عربی شایع شد. از دیگر مضامین نو در شعر عباسی که تحت‌تأثیر جریانات و رویکردهای حاکم بر جامعه شکل گرفت می‌توان به شعر نخجیرگانی اشاره کرد. این گونهٔ شعری از جمله سنت‌های ایرانی است و ابونواس آن را در شعر خود به کار می‌گیرد. ادبیات معتزله ارتباط شدیدی با دعوت و اندیشه‌های این جریان داشت که در آثاری که بر رد دیگر جریان‌های دینی و مخالفان خود نوشته‌اند، به‌وضوح دیده می‌شود. این ادبیات دربرگیرندهٔ خطبه‌های وعظی و مجادلاتی است که با پیروان دیگر جریان‌ها داشته‌اند. برخی از اشعار معتزلیان دربارهٔ خودشان و فرقه‌شان بوده است، اینکه فرقه‌ای دارای فکر و اندیشه‌ای خاص هستند که رسالت و شیوهٔ خاص خود را دارند یا به رد دشمنانشان می‌پرداخته‌اند.

در پاسخ به پرسش دوم پژوهش نیز باید گفت: در این دوره واژگان و ترکیب‌های فراوانی از دیگر زبان‌ها وارد زبان عربی شد که به تأثیر از نهضت ترجمه و وجود عناصر گوناگون در جامعهٔ آن روزگار بود. بیشترین این واژگان و ترکیب‌ها، از دو زبان فارسی و یونانی بود. از قرن دوم تا اوایل قرن پنجم الفاظ بسیاری از فارسی در زبان عربی وارد شد.

فهرست منابع

۱. آذرنوش، آذرتاش، ۱۳۸۱، «پدیده‌های ایرانی در زبان عربی». دانشگاه تهران: مقالات و بررسی‌ها. دوره ۳۰. شماره ۷۲. صص ۳۳-۱۳.

۲. ابن‌برد، بشار، ۱۹۹۳، الدیوان. تحقیق: مهدی ناصرالدین. ط ۱، بیروت: دار النهضة العربیة.

۳. أبونواس، حسن بن هانی، ۱۴۱۷ق، الدیوان. تحقیق: علی العسیلی. ط ۱. بیروت: مؤسسة الأعلمی.

۴. اسماعیل، عزالدین، ۲۰۰۹، فی الأدب العباسی: الرؤیة والفن. ط ۲. بیروت: دار النهضة العربیة.

۵. امین، احمد، ۱۹۶۴، ضحی الإسلام. القاهرة: دار النشر.

۶. أبوتمام، حبیب، ۱۹۸۱. الدیوان. ط ۲. بیروت: دار العلم.

۷. أبوالأنوار، محمد، ۱۹۸۷. الشعر العباسی تطوره وقیمه الفنیة: دراسة تاریخیة تحلیلیة. ط ۱. القاهرة: مکتبة الآداب.

۸. النویری، أحمد، ۱۹۳۵. نهایة الإرب فی فنون الأدب. ط ۲. بیروت: دار الکتب العلمیة.

۹. البحتری، ولید بن عبید، ۲۰۰۵، الدیوان. تحقیق: محمد التوبیخی، ط ۲. بیروت: دار الکتاب العربی.

۱۰. بلبع، عبدالحکیم، ۱۹۵۹، أدب المعتزلة إلی نهایة القرن الرابع الهجری. ط ۲. القاهره: مکتبه نهضه مصر.

۱۱. الجاحظ، أبوعثمان، ۱۹۹۸، الحیوان. بیروت: دار الکتب العلمیة.

۱۲. الخریمی، ابویعقوب، ۱۹۷۱، الدیوان. تحقیق: علی الطاهر و محمد جیار المعبد. ط ۲. بیروت: دار الکتاب الجدید.

۱۳. خلیف، یوسف، ۱۹۸۱، تاریخ آداب اللغة العربیة، ط ۲، مصر: دار الهلال.

۱۴. زیدان، جرجی، ۱۹۲۴، تاریخ آداب اللغة العربیة. ط ۲. مصر: دار الهلال.

۱۵. سرگلزایی، علی، ۱۳۷۹، «بهشت و دوزخ در دین زرتشتی». دانشگاه فردوسی: مجلهٔ

دانشکدهٔ الهیات. دورهٔ ۱۶. شمارهٔ ۴۷. صص ۲۰۳-۲۱۸.

۱۶. ضیف، شوقی، ۱۹۹۱، تاریخ الأدب العربی، ج ۳، ط ۸، کورنیش النیل- القاهره: دار المعارف.

۱۷. فروخ، عمر، ۱۹۹۷، تاریخ الادب العربی، ج ۲، ط ۶، بیروت- لبنان: دار العلم للملایین.

۱۸. محمود عقل، احمد عبدالقادر، ۲۰۰۳، «صراع الحضارات وأثره فی الشعر العربی فی العصر العباسی الأول». جامعة النجاح: رساله الماجستیر.

۱۹. مختاری، قاسم، ۱۳۸۲، «احزاب و فرقه‌های عصر عباسی و شاعران آن‌ها و جدال ادبی میان این شاعران». دانشگاه تهران: مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دوره ۵۳. شماره ۱. صص: ۱۸۵ - ۲۰۴.

۲۰. ندا، طه، ۱۴۱۲ق، الأدب المقارن. ط ۲. بیروت: دار النهضة للطباعة.